

## تصویر چرخ در ادب فارسی

مولوی دفتر چهارم مثنوی را با تصویر پردازی «چرخ» آغاز می کند:

روشنی بر دفترِ چارم بریز      کافتاب از چرخ چارم کرد خیز  
هین ز چارم نوره خورشید وار      تا بتابد بر بلاد و بردیار  
(مثنوی، ۴/۳۰ - ۳۱)

در همین دفتر باز به چرخ چهارم (= خورشید) و چرخ هفتم (= زحل یا کیوان) اشاره

دارد:

چرخ پانصد ساله راه ای مستعین      در اثر نزدیک آمد با زمین  
سه هزاران سال و پانصد تا زحل      دم به دم خاصیتش آرد عمل  
در همش آرد چو سایه در ایاب      طول سایه چیست پیش آفتاب  
وز نفوس پاک اختروش مدد      سوی اخترهای گردون می رسد  
ظاهر آن اختران قوام ما      باطن ما گشته قوام سما  
(۴/۵۱۶ - ۵۲۰)

در داستان مژده دادن بویزید بسطامی در بغداد از زاده شدن ابوالحسن خرقانی، عارف

بزرگ، پس از سالها در خراسان، وصف صورت و سیرت او را چنین می آورد:

جسم او همچون چراغی بر زمین      نور او بالای سقف هفتمین  
آن شعاع آفتاب اندر و ثاق      قرص او اندر چهارم چارطاق  
(۴/۱۸۴۲ - ۱۸۴۳)

## چرخ در لغت

در فرهنگهای عمده فارسی، از آن میان فرهنگ معین، لغت نامه دهخدا، فرهنگ جهانگیری، فرهنگ نظام، و برهان قاطع، برای واژه «چرخ» معانی گوناگون زیر برشمرده شده است:

- ۱) هر چیز مدور که حرکت دورانی داشته باشد و گرد محور خود بچرخد.
- ۲) هردستگاهی که با گردش دور محوری کار کند، چه به حالت عمودی (مانند چرخ چاه و دولاب - چرخ چوبی با دلو و ریسمان که با آن از چاه آب کشند - و چرخ آسیای آبی) و چه به حالت افقی (مانند چرخ عصاره و چرخ که به آن پنبه ریسند و چرخ ابریشم تابنی).
- ۳) کمان سخت، و نیز گونه ای کمان بزرگ که آن را تخش گویند: چرخ یا کمان چاچی، منسوب به چاچ - شهری در ماوراءالنهر که اکنون تاشکند نامیده می شود.
- ۴) گونه ای منجیق که با آن تیز می انداخته اند، و آن را کمان حکمت نیز می خوانند.
- ۵) گریبان یا یقه جامه و پیراهن، که چون بیشتر گرد بوده چرخ نیز خوانده شده است.
- ۶) دور دامن قبا، که آن نیز به قرینه مدور بودنش چرخ نامیده شده است.
- ۷) پیراهن، و به ویژه گونه ای از آن که «گریبانی» خوانده می شود.
- ۸) بالای ایوان، و طاق درگاه شاهان: *م انسانی و مطالعات فرهنگی*  
بیاراست جایی بلند و فراخ سرش برتر از چرخ درگاه و کاخ (فردوسی، نقل از دهخدا)
- ۹) ظرفی که انگور در آن ریزند و لگد کنند تا شیرۀ آن برآید، و آن را چرخشت نیز گویند.
- ۱۰) دستگاهی که با آن پنبه یا پشم ریسند، که چرخه هم خوانده می شود.
- ۱۱) در معنای فعلی: حرکت دوری و گردش دولابی؛ گردش به دور کسی یا چیزی یا به دور خود؛ چرخیدن و چرخ زدن به چرخ آمدن؛ به چرخ آوردن:  
چرخ را چرخ اندر آرد در زמן چون بخواند در دماغش نیم فن (مثنوی، ۳۹۳۷/۶)
- ای چرخ را به چرخ در آورده عشق تو از شوق توست جمله افلاک دایرات (شمس مغربی، نقل از عقیقی)

۱۲) بلند و برین (اسم به جای صفت)، در وصف ممدوح، مانند: چرخ جناب یا چرخ آستان (کنایه از آن که بارگاهی بس بلند دارد)؛ چرخ سای (کنایه از بزرگی و شکوه و جلال)؛ چرخ صولت (کنایه از آن که هیبت و قدرتی بس رفیع دارد)؛ و چرخ قدر (کنایه از بلند پایه).

۱۳) کنایه از بخت و دولت. چنان که در ترکیب چرخ زیر نگین کسی بودن، یا:  
چرخ را در زیر پا آرای شجاع بشنواز فوقِ فلک بانگِ سماع  
(مثنوی، ۱۹۴۲/۲)

۱۴) کنایه از روزگار یا عصر و زمانه؛ چرخ و زمین زمان. «گردون» نیز در این معنی فراوان به کار می رود:

چگونه ست ماه و شب و روز چیست      بر این گردش چرخ سالار کیست  
که چرخ و زمین و زمان آفرید      بلند آسمان و جهان آفرید  
(فردوسی، نقل از دهخدا)

در این معنی ترکیبها و اصطلاحهای گوناگون ساخته شده است. مانند «چرخ رویین تن» (کنایه از فلک فیرومند) و «چرخ طالع گیر» (کنایه از فلک منجم که سرنوشت آدمی در دست اوست).

۱۵) چرخ زدن، به معنی رقص صوفیانه. به رقص آمدن صوفیان را در حال سماع «چرخ زدن» می گفته اند:

کمر از ذره نه ای پست مشو مهر بوزر      تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان  
(حافظ، غزل ۳۸۰)

۱۶) کنایه از فلک گردان، فلک سیارگان، آسمان - که به عقیده قدما کره ای ست گردنده - چرخ گردان.

در این بررسی بیشتر به شرح این معنای کنایی چرخ می پردازد.

### چرخ و نجوم

به عقیده قدما چرخ یا فلک مجموعه کروی عالم است شامل کهکشانها و منظومه های شمسی. در هیأت قدیم، افلاک را به کلتی (آنهايي که جزء فلک دیگر نیستند) و جزئی تقسیم می کردند. مرکز عالم کروی، زمین است. هر یک از افلاک کلتی محدود است به دو سطح کروی که مرکز آن مرکز عالم (زمین) است. و سطح مقعر هر یک با سطح محدب فلک زیرین مماس است، و سطحی مستدیر بر این مجموع محیط است. از این سطح تا مرکز زمین هیچ جای خالی نیست، بلکه اجرام افلاک و عناصر یک به یک و تو در تو

پیوسته و محیط اند. چنان که توده‌ها یا لایه‌های پیاز، و همه کروی شکل اند. در وسط همه زمین است و بعد از آن کره آب و بعد از آن کره هوا و بعد از آن کره آتش (= ائیر) و بعد از آن افلاک سیارات هفتگانه اند (به ترتیب، از پایین به بالا: ماه، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری و زحل). این هفت سیاره «افلاک» یا چرخهای یکم تا هفتم شناخته می‌شوند. افلاک سیارات سبع را «هفت چرخ ازرقی (یا ازرق پوش)» هم می‌خوانند: هفت چرخ ازرقی در رِق اوست یک ماه اندرتب و در دِق اوست (مثنوی، ۱۰۸/۶)

پس از آن فلک البروج یا فلک ثوابت جای دارد، که همه ستارگان برجهای دوازده گانه هم در آن است و فلک یا چرخ هشتم شناخته می‌شود. این فلک را با فلک الافلاک مطابق با «کرسی» مصطلح اهل شرع دانسته اند.

بالاترین فلک، فلک الافلاک است، یا «چرخ نهم»، که در آن هیچ ستاره نیست و تقریباً شبانه‌روزی یک دور گرد محور خود (محور عالم)، از شرق به غرب می‌گردد، و افلاک دیگر را با خود حرکت می‌دهد. این فلک را فلک اطلس یا چرخ اعلا / برین / برترین، یا فلک اعظم، نیز خوانده، و برابر «عرش» در اصطلاح اهل شرع شناخته اند. فلک کلی هر یک از سیارات هفتگانه را به مناسبت شباهتهای آن با فلک البروج، فلک ممثل خوانده اند، و افلاک هفت سیاره را با «سماوات سبع» مصطلح اهل شرع تطبیق کرده اند. نزدیکترین فلک به زمین فلک ماه است، و کرات آتش (= ائیر) و هوا و آب و خاک: (= زمین) به ترتیب در زیر آنند (بنگرید به: مصاحب).

پنج ستاره از سیارات هفتگانه (جز ماه و خورشید) را «پنج بیچاره» (پنج بیچاره) نامیده اند، یا خمسة متحیره (زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد؛ به فارسی: کیوان و زاوش و بهرام و ناهید و تیر). (معین)

در نصاب الصبیان در «بیان تقسیم افلاک سبعه» آمده است:

آن که نه آفرید چرخ و فلک	آفریننده پیری و ملک
باز ناهید، برسیم میر است	بر یکی ماه و بر دویم تیر است
همچو بر چرخ پنجمین بهرام	شمس بر چرخ چارم است مدام
هفتمین است منزل کیوان	ششمین چرخ مشتری را دان
زیر او نهم که جمله در اوست	هشتمین چرخ ثابتان در اوست

حافظ از «شیر آفتاب» (برج اسد) و «قوس مشتری» (برج مشتری) یاد می‌کند (غزل)

## به آهوانِ نظر شیرِ آفتاب بگیر به ابروانِ دو تا قوسِ مشتری بشکن چرخ و صنایع شعری

چرخ در ادب فارسی، از شعر و نثر، از راه تشبیه و استعاره و کنایه و دیگر صنایع بدیعی به معنی جهان و فلک و نیز به معنی روزگار، سرنوشت، تقدیر، و بسیاری مفاهیم دیگر آمده؛ و نیز با افزودن اوصاف گوناگون، تصویرهای فراوان ادبی و شعری برای بیان صورتهای خیال از آن ساخته شده است. لفظ «گردون» نیز همین بار معنایی را در ادب فارسی دارد.

در ساختن این تصویرها و رساندن این مفاهیم کنایی، با بهره گرفتن از عقیده های قدیم در هیأت و نجوم که افلاک را دارای طبقات و مرکب از ثوابت و سیارات می دانست، و نیز صنایع معنوی بدیع مانند تشبیه و استعاره و اغراق و قیاس و مجاز، و برجسته کردن اوصاف طبیعی یا تصویری و خیالی چرخ و نسبت دادن صفات و حالات و رفتارهایی که خاص آدمی و موجود دارای حیات و شعور است به آن، تصویرهای زیبا و گویای ادبی و شعری برای رساندن پیام سخن ساخته شده است. این تصویرهای ادبی و شعری به خصوص به حال و روزگار انسان و تأثیر حکم قضا و اراده آسمان در آغاز و فرجام کار او اشاره دارد. تشبیه ها و کنایه های برساخته از «چرخ» و الفاظ مرادف آن را در آثار همه ادیبان و شاعران می توان یافت. در غزلهای حافظ بیش از ۳۰ بار واژه «چرخ» و ترکیبهای ساخته شده از آن آمده، و این لفظ و ترکیبها در غزلهای سعدی ۱۴ بار شمار شده است (بنگرید به: صد یقیان، واژه نمای حافظ؛ و فرهنگ واژه نمای غزلیات سعدی). در سخن شاعرانی که بیشتر به بیان کار و کردار جهان و حال و روز مردمان پرداخته اند، مانند مولوی در مثنوی معنوی و فردوسی در شاهنامه، «چرخ» در معنی گردش فلک و گذر روزگار و اراده آسمان بیشتر به کار رفته است.

### وجوه تشبیه و توصیف چرخ

در تصویرسازی شاعران، چرخ، کنایه از زمانه یا روزگار و سرنوشت، به راههای گوناگون وصف و تصویر شده است. بیشتر این وصف و تشبیه ها را می توان در چند دسته زیر جای داد:

#### توصیف / تشبیه شکلی:

- چرخ پنجم - بی بنیاد، - چنبری، - بی ستون، گوژ (پشت)، - توبه تو، -
- پنگانی - چنبر (ی)، - چوگانی، - خمیده، رواق، دوتا (کنایه از فلک خمیده)، -
- کاسه وش (کنایه از فلک مدور)، کوز / گوژ (کنایه از فلک خمیده)، - مدور، - مطبق

(=تودرتو)، - مقوس (خمیده و منحنی)، - مُنْقَط (کنایه از فلک هشتم که به ثوابت اختصاص دارد)، - نِگُون (واژگون و سرازیر)، - نُه پاره، - نُه پایه، - نیم خایه (کنایه از فلک که به شکل بیضی و بخش پیدای آن نیم خایه است)، - هفت پاره، - هفت پایه. «پنگان» که تصویر «چرخ پنگانی» از آن ساخته شده، و «فنجان» معرب آن است، پیمانه ای ست برای اندازه گرفتن آب در کشاورزی. در پاره ای از نواحی ایران از قدیم معمول بوده است که برای نگهداشتن وقت آب و سهمی که از آن به هر کشاورز، یا به اصطلاح «بنه دار»، می رسید، کاسه ای مسین را که سوراخی در ته داشت بر تغاری پُر از آب می نهادند، و این پیاله با نفوذ آب از سوراخ به درون آن به تدریج پر می شد، و چون به لبریز می گشت و به زیر آب می رفت نشانه سرآمدن مدت و نوبت آب یک سهم دار یا بُنه دار بود، بر این زمینه، تعبیر زیبای پرشدن پیمانه برای سرآمدن عمر و روزگار آدمی بر ساخته شده، چنان که در یک رباعی منسوب به خیام است:

چون عمر به سر رسد چه شیرین و چه تلخ      پیمانه چو پر شود چه بغداد و چه بلخ  
می نوش که بعد از من و تو ماه بسی      ار سلخ به غره آید، از غره به سلخ  
چرخ پنگانی نیز، به قرینه همانندی پیاله یا پنگان و چرخ گردون، کنایه از بیوفایی روزگار و بی دوامی عمر است.

#### توصیف رفتاری

چرخ برق سیر، - بسیج (=گردنده)، - خورده کار ( - گردنده و پویا)، - دوار، - دولابی (کنایه از آسمان که همواره همچون چرخ دولاب یا چاه آب در گردش است)، - دیده ور (=فلک بینا)، - رسن باز (فلک بندباز)، - زرگر (کنایه از آسمان زرساز به اعتبار آفتاب)، - سبکرو (=تیزرو)، - گردان / گردنده.

#### توصیف / تشبیه لونی / رنگی:

چرخ آبگون، آبنوس، - اخضر، - ازرق (پوش)، - بنفسج / بنفشه، - پیروزه (رنگ)، - پیروزه چنبر، - دورنگ، سبزه، - سیه کاسه، - سیه دل، - شیشه رنگ (=سبز رنگ)، - فیروزه (ای)، - کبود، - لاجورد / لاژورد (ی)، - مینا (رنگ. فام / گون) / مینایی، - نیلگون، - نیلوفری، - نیلی (سلب / رواق).

#### توصیف / تشبیه به اعتبار روشنی و تاریکی:

روشنی: چرخ آینه ای / آینه گون، - آبنوس، - آبگون، - سیمایی، - سیمگون، - ملمع (=درخشان)، هزار دیده ( - پرستاره).  
تاریکی: چرخ تیره، - روزکور، - کحلی (پوش) (=سرمه ای، سرمه رنگ).

## توصیف زمانی:

چرخ (گنده) پیر، - زال، - عجوز، - کهن.

## توصیف کنایی طبیعی و کرداری:

چرخ آهن دل، - بدخو / رفتار / نهاد، - بیقرار، بیمروت، - بیمقدار، - بیوفا، - پرده در (= گستاخ)، - پست فطرت، - توسن طبع ( - سرکش)، - تیز مغز (= گستاخ و تندخو)، - جفاپیشه، - جفاکار، - چوگان پرست، - حادثه زای، - حیلنگر، - خسیس، - خیره کش (= جفاکار)، - دنی، - دورنگ، - دوکیسه، - روبه باز (= مکار)، - سبکسر، - ستمگر، - ستیزه رو (سرکش و خشمگین و نافرمان)، - سرزده (= گستاخ)، سرگردان، - سفله (طبع)، - سنگین دل، - سیاه کاسه (= لثیم و بخیل)، سیه روی بداختر، - سیه کار، - شعبده باز، - شیشه باز، - ظالم دولت، - غم اندود، - کج نهاد / رفتار، - کم فرصت، - کینه توز، - لجوج طبع، - مرده خوار (پست و لثیم)، - مهره باز (= حيله گر)، - نگون، - نیرنگ ساز، - وارون (کار).

## هفت چرخ و نه چرخ

قدما پس از طبقات چهار عنصر، به ترتیب و از پایین به بالا، زمین یا خاک، آب، هوا، و آتش، به هفت چرخ و نه چرخ قایل بودند. عنصر آتش را نیز که می گفتند بالای کرهٔ هوا و پایین فلک قمر جای دارد. کرهٔ آتیر به چرخ ناری می نامیدند، بالای آن، هفت چرخ یا نه چرخ شناخته می شد، به ترتیب زیر:

چرخ یکم: چرخ اخضر؛ کنایه از آسمان، فلک ماه، فلک اول، فلک قمر: چرخ کبود. - ترسا جامه، - صوفی جامه، - کبود / کبودجامه، - / سپهر نیلگون:

به دانش گرای ای برادر که دانش تورا بر گذارد از این چرخ اخضر (ناصر خسرو، دیوان، نقل از عقیقی)

چرخ آن چرخ است آن مهتاب نیست جوی آن جوی است آب آن آب نیست (مثنوی، ۳۳۲۸/۶)

خوی شاهان در رعیت جا کند چرخ اخضر خاک را خضرا کند (مثنوی، ۲۸۲۰/۱)

چرخ دوم: کنایه از فلک دوم که خانهٔ عطارد است:

ز امتحان طبع مریم زاد بر چرخ دوم تیر عیسی نطق را در خر کمان آورده ام. (خاقانی، دیوان، نقل از عقیقی)

چرخ گردون را قضا گمره کند صد عطارد را قضا ابله کند

(مثنوی، ۲۸۹۷/۵)

چرخ سوم: کنایه از فلک سوم که جایگاه زهره است؛ زهره زهرا، ناهید درخشنده

بیاور می که نتوان شد زمکر آسمان ایمن      ز لعب زهره چنگی و مریخ سلحشورش  
(حافظ، غزل ۲۷۳)

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ      سماع زهره به رقص آورد مسیحا را  
(حافظ، غزل ۴)

چرخ چهارم / چارم / چار: فلک خورشید؛ کنایه از فلک چهارم که خاص خورشید است؛  
چرخ زرین کاسه:

ایوان نتوان گفت که با سایه سلطان      سر منزل خورشید جهان چرخ چهار است  
(طالب آملی، نقل از عقیقی)

خورشید و گلت خوانم، هم ترک ادب باشد      چرخ مه و خورشیدی، باغ گل و نسری  
(سعدی، غزل ۶۲۴)

عیسی ز چرخ چارم می گوید الصلا      دست و دهان بشوی که هنگام مائده ست  
(مولوی، دیوان شمس، ۴۴۷)

چرخ چارم هم ز نور تو پُر است      حاش لله که مقامت آخر است  
توز چرخ و اختران هم برتری      گرچه بهر مصلحت در آخری  
(مثنوی، ۹/۵ - ۲۵۴۸)

در طریق کعبه جان چرخ زرین کاسه را      از پی در یوزه جان کاسه گردان دیده ام  
(خاقانی، دیوان، نقل از عقیقی)

چرخ پنجم: کنایه از فلک مریخ، این ستاره را به فارسی بهرام گویند، و در یونان رب النوع  
جنگ بوده است:

بیاور می که نتوان شد زمکر آسمان ایمن      به لعب زهره چنگی و مریخ سلحشورش  
(حافظ، غزل ۲۷۳)

گفت یک نیمه شاه انجم را      وان دگر نیمه چرخ پنجم را  
(سنایی، مثنویها، نقل از عقیقی)

چرخ ششم: کنایه از فلک مشتری؛ نامهای دیگر این ستاره به فارسی اورمزد و برجیس  
است. این سیاره را سعد می دانستند، و نزدیک شدن آن با ستاره سعد دیگر در یک برج  
«قران سعدین» شناخته می شد:

گفتم که خواجه کی به سر حجله می رود      گفت آن زمان که مشتری و مه قران کنند



(حافظ، غزل ۱۹۳)

به آهوانِ نظر شیرِ آفتاب بگیر      به ابروانِ دو تا قرصِ مشتری بشکن  
(حافظ، غزل ۳۹۱)

چرخ هفتم / هفتمین: کنایه از فلک زحل یا کیوان:

هر چند مسکنم به زمین است روز و شب      بر چرخ هفتم است مجالِ سفر مرا  
(ناصر خسرو، دیوان، نقل از عقیقی)

ای بزرگی که در بزرگی و جاه      قدرت از چرخ هفتمین بیش است  
(انوری، دیوان، نقل از عقیقی)

کیوان را نحس اکبر می دانستند رودکی در اندوه سر آمدن جوانی و شور و سرور آن  
می گوید:

نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز      چه بود؟ منت بگویم: قضای یزدان بود  
چرخ هشتم / چرخ منقط: چرخ مقوس، کنایه از فلک هشتم یا فلک البروج که به ثوابت  
اختصاص دارد.

عجب علمی ست علم هیأت عشق      که چرخ هشتمش هفتم زمین است  
(حافظ، غزل ۵۶)

ای اختر ثابت از تعظّم      سطح زمی از تو چرخ هشتم  
(خاقانی، تحفة العراقین، نقل از عقیقی)

زخمه گه چرخ منقط مباش      از خط این دایره در خط مباش  
(نظامی، مخزن الاسرار، نقل از عقیقی)

چرخ نهم / برزین / برترین / بلند؛ فلک اعظم / اعلی؛ چرخ / فلک اطلس؛ چرخ نه پایه؛  
فلک الأفلاک، کنایه از عرش اعلی:

ناوک فریاد من هر ساعت از مجرای دل      بگذرد از چرخ اطلس همچو سوزن از حریر  
(سعدی، غزل ۳۰۸)

چرخ اطلس را چو اطلس در نوردم بساط      و اوقتادم از میان بحر اخضر بر کنار  
(خواجو، دیوان، نقل از عقیقی)

چرخ نه پایه پای منبر تو      بر سر عرش جای منبر تو  
(اوحدی، دیوان، به نقل از عقیقی)

همتی دارد چنان عالی که چرخ برترین      با فرودین پایگاه همتش دون است و نیست  
(سوزنی، دیوان، نقل از عقیقی)

بسیاری از شاعران از نه چرخ یا نه فلک (سیارات هفتگانه به اضافه فلک ثوابت و فلک الافلاک) یاد کرده اند:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای      تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند  
(ظہیر فاریابی، نقل از دهخدا)

### بازی چرخ

در تصویر و تعبیرهای ادب فارسی، شعبده بازی از کار و کردارهای «چرخ» یا زمانه و روزگار است. حافظ در غزلی با مطلع «صوفی نهاد دام و در حقه باز کرد / بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد» می گوید:

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه      زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد  
چرخ بازیگر با الفاظی مانند حقه باز، روبه باز، شعبده باز یا مشعبد، شیشه کردار،  
مُهره باز، نیرنگ ساز و وارون (کار) وصف شده است، نمونه های شعری این وصفها در زیر  
می آید:

حافظ، در غزلی با مطلع «زلفت هزار دل به یکی تار مو بیست» می گوید:

دانا چو دید بازی این چرخ حقه باز      هنگامه بازچید و درگفت و گو بیست  
چو شیر آشفته ام با چرخ روبه باز می کوشم      بسی کوشیده ام با این فسونگر، باز می کوشم  
(طالب آملی، نقل از عقیقی)

تو عمر خواه و صبوری که چرخ شعبده باز      هزار بازی از این طرفه تر برانگیزد  
(حافظ، غزل ۱۵۱)

بویی ز تو چرخ شیشه کردار      دزد یسده و در گلاب کرده  
(مجیر بیلقانی، نقل از عقیقی)

نظارگی است چشم در این چرخ مُهره باز      این کعبتین در خور آن نرد کرده ایم  
(امیر خسرو، نقل از عقیقی)

که در عالم این چرخ نیرنگ ساز      نه آن کرد کان را توان گفت باز  
(نظامی، اقبالنامه، نقل از عقیقی)

زدست چرخ وارون داد دیرم      هزاران ناله و فریاد دیرم  
نشسته دلستانم با خس و خار      چگونه خاطر خود شاد دیرم  
(با باطاهر)

ستمکاری و کین کشی، تصویر دیگر چرخ است:

ز جور چرخ چو حافظ به جان رسید دلت      به سوی دیو محن ناوک شهاب انداز

(حافظ، غزل ۲۵۷)

بنده آصفِ عهدم دلم از راه مبر که اگر دم زخم از چرخ بخواهد کنیم  
(حافظ، غزل ۳۴۷)

## چرخ و قضا؛ سعد و نحس

این عقیده که سعد و نحس ایام و آمد و نیامد کارها به تأثیر وضع افلاک و گردش چرخ است از دیرباز بوده و مایه و زمینه برای تصویر سازی ادبی به سخنوران و شاعران داده است.

شاعران از ستم چرخ بسیار نالیده اند، حافظ خوب و بد کارها را از بازیگری چرخ می داند:

بگیر طره مه چهره ای و قصه مخوان که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است  
(غزل ۴۶)

گفتم که خواجه کی به سر حجله می رود گفت آن زمان که مشتری و مه قران کنند  
(غزل ۱۹۳)

بیاور می که نتوان شد ز مکر آسمان ایمن ز لعب زهره چنگی و مریخ سلحشورش  
(غزل ۲۷۳)

چرخ در باب من خسته کجا کردی جور گرز دیوان قبول تو رسیدم نظری  
(شمس طبسی، نقل از عقیقی)

معروف است که قائم مقام فراهانی (۱۱۹۳ تا ۱۲۵۱ هـ.)، صدراعظم مدبر محمدشاه قاجار که ادیب و شاعری برجسته و در نظم و نثر فارسی استاد بود، در روزهای در بند ماندن و پیش از کشته شدنش در باغ نگارستان تهران بیت زیر را وصف حال خود بر دیوار محبس نوشت:

روزگار است این که گه عزت دهد گه خوار دارد چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد  
مولوی چرخ را هم، با همه عظمتش، مانند آدمی بازیچه دست تقدیر و بی اختیار می داند:  
چرخ سرگردان که اندر جست و جوست حال او چون حال فرزندان اوست  
گه حسیض و گاه اوسط گاه اوج اندر او از سعد و نحسی فوج فوج  
(مثنوی، ۱/۱۲۸۷ - ۱۲۸۸)

چرخ گردان را قضا گمره کند صد عطارد را قضا ابله کند  
(مثنوی، ۵/۲۸۹۷)

نیز، کسانی مانند فردوسی، اسدی طوسی، و ناصر خسرو چرخ را در کامروایی و

نامرادیِ آدمی نکوهش نکرده و آنچه را که بر مردمان روی می دهد به تأثیر اندیشه و کار و کردار خود آنان دانسته اند:

چنین داد پاسخ سپهر بلند  
چرا بینی از من همی نیک و بد  
تو از من به هر باره ای بهتری  
خور و خواب و رای نشستن تورا است  
بدین هر چه گفتمی مرا راه نیست  
من از آفرینش یکی بنده ام  
که ای پیر گوینده بی گزند  
چنین ناله از دانشی کی سزد  
روان را به دانش همی پروری  
به نیک و به بد راه جستن تورا است  
خور و ماه از این دانش آگاه نیست  
پرسـتنده آفریننده ام  
(شاهنامه، ج ۵ ص ۳ - ۱۳۲)

تو ای دانشی چند نالی ز چرخ  
چو از تو بُود کژی و بی رهی  
نکوهش مکن چرخ نیلوفری را  
بری دان ز افعال چرخ برین را  
چو تو خود کنی اخترِ خویش را بد  
چرخ از فلک چشم نیک اختری را  
که ایزد بدی دادت از چرخ برخ  
گناه از چه بر چرخ گردون نهی  
(اسدی، نقل از دهخدا)

سیرانجام، خیام چرخ را نیز همچون مردمان بازیچه دست روزگار می داند:  
هر نیک و بدی که در نهاد بشر است  
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل  
هر شاد و غمی که در قضا و قدر است  
چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است  
برون کن ز سر باد خیره سری را  
نشاید زدانا نکوهش بری را  
مدار از فلک چشم نیک اختری را  
(ناصر خسرو، دیوان)

برای حسن ختام، غزلی سروده مولانا از دیوان شمس او با قافیه «چرخ»، که به تصویرهای گوناگون چرخ و سیارگان اشاره دارد و دارای پیام عالی عرفانی ست، می آید:

ماه دیدم شد مرا سودای چرخ  
تو ز چرخ می گویم ز چرخ  
زهره را دیدم همی زد چنگ دوش  
جان من با اختران آسمان  
در فراق آفتاب جان بین  
سرفرو کن یک دمی از بام چرخ  
سنگ از خورشید شد یاقوت و لعل  
ماه خود بر آسمان دیگر است  
آن مهی نی کاو بود بالای چرخ  
ورنه این خورشید را چه جای چرخ  
ای همه چون دوش ما شبهای چرخ  
رقص رقصان گشته در پهنای چرخ  
از شفق پر خون شده سیمای چرخ  
تا زخم من چرخها در پای چرخ  
چشم از خورشید شد بینای چرخ  
عکس آن ماه است در دریای چرخ

## منابع عمده این مقاله:

- حافظ، خواجه شمس الدین محمد، دیوان حافظ، تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹.
- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه (ذیل مدخل «چرخ»)، به کوشش محمد معین و سیدجعفر شهیدی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- سعدی، مصطفی بن عبدالله: کلیات، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- صدیقیان، مهین دخت: فرهنگ واژه نمای حافظ به انضمام فرهنگ بسامدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- عقیقی، رحیم: فرهنگنامه شعری (ذیل مدخل «چرخ»)، تهران، سروش، ۱۳۷۲.
- فراهی، بدرالدین ابونصر مسعود: نصاب الصبیان، برلین، کاویان، ۱۳۴۱ ق.
- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، تصحیح ژول مول، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۴۵.
- مصاحب، غلامحسین: دایرة المعارف فارسی (ذیل مدخل «افلاک»)، تهران، ۱۳۴۵.
- معین، محمد: فرهنگ فارسی؛ تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- مولوی، جلال الدین محمد بلخی: مثنوی معنوی، تصحیح رینولد ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- \_\_\_\_\_ کلیات دیوان شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۷۴.
- ناصرحسرو، دیوان، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.

